

معرفی شخصیت

ویلارد فن اُرمَن کواین (۱۹۰۸-۲۰۰۱) Willard Van Orman Quine

کواین، فیلسوف آمریکایی، به هنگام اقامتش در اروپا در اوایل دهه ۱۹۳۰ با منطق دانان لهستانی و تجربه‌گرایان منطقی حلقه وین، از قبیل رودلف کارناب آشنا شد. این آشنایی تأثیر عمیقی بر آثار بعدی او گذاشت. کواین هرچند بعضی از بنیادی‌ترین آموزه‌های آنها را مورد چالش قرار داد، دست‌کم از دو حیث هیچوقت از میدان تأثیر آن حلقه بیرون نرفت: اول، از حیث سرسپردگی به تجربه‌گرایی، و دوم از حیث اعتقاد به اینکه فلسفه باید جزئی از علم تلقی شود. به این ترتیب هدف اصلی او از نگارش آثارش پروردن نظریه‌ای بوده است که با جهان‌بینی طبیعت‌گرایانه و تجربه‌گرایانه سازگار باشد. عمده‌ترین آثار اولیه او در حوزه منطق ریاضی و نظریه مجموعه‌هاست، با این همه بعضی از مقالات او که در کتابش از یک دیدگاه منطقی (۱۹۵۳، *From a Logical Point View*) و همچنین کتاب بزرگش کلمه و شیء (۱۹۶۰، *Word and Object*) به همراه بسیاری از نوشته‌های بعدی او در حوزه‌های فلسفی و بویژه در رشد و توسعه معرفت‌شناسی طبیعی شده (naturalized epistemology) بسیار مؤثر بوده است. از دیگر آثار او می‌توان راه‌های پارادکس (۱۹۶۶، *The Ways of Paradox*) و ریشه‌های ارجاع (۱۹۷۴، *The Roots of Reference*) و ماهیات (۱۹۸۷، *Quiddities*) و جستجوی حقیقت (۱۹۹۰، *Pursuit of Truth*) را نام برد.

کواپن در مقاله مشهورش «دو حکم جزمی تجربه‌گرایی»، که در کتابش از یک دیدگاه منطقی چاپ شده است، دو فرض اساسی تجربه‌گرایی سنتی را رد می‌کند: اول، تمایز بین گزاره‌های تحلیلی، که به صرف معنی‌شان صادق‌اند، و گزاره‌های ترکیبی، که مبتنی بر واقعیت‌اند؛ دوم، «تحویل‌گرایی بنیادی»، یعنی این اعتقاد که هر گزاره معنی‌دار باید به یک گزاره (صادق یا کاذب) بی‌واسطه تجربی تحویل‌پذیر باشد. به عقیده کواپن فقط زمانی می‌توان به تمایز گزاره‌های تحلیلی از گزاره‌های ترکیبی معتقد بود که تحویل‌گرایی بنیادی نظریه‌ای درست باشد. تحویل‌گرایی بنیادی در حقیقت بر نظریه تحقیق‌پذیری معنی مبتنی است، که براساس آن اگر تجارب معینی بتوانند مفاد گزاره‌ای را اثبات کنند، آن گزاره ترکیبی است، درحالی که گزاره‌های تحلیلی با قطع نظر از رخدادهای تجربی می‌توانند صادق باشند.

کواپن با تحویل‌گرایی و همچنین با معرفت‌شناسی مربوط به آن مخالف است. عقلانیت مبتنی بر تجربه‌گرایی سنتی بر آن است که گزاره‌های تحلیلی، در پیوند با گزاره‌های دیگری که به تجربه‌های بی‌واسطه مربوط‌اند، نحوه اصلاح عقایدمان را به هنگام برخورد با تجربه‌های نامنتظر و ناسازگار معین می‌کنند: در چنین مواقعی باید آن گزاره‌های مشاهده‌تی را که با تجربه‌ای نامنتظر برخورد می‌کنند کنار گذاشته شوند. کواپن این را نمی‌پذیرد؛ به عقیده او به هنگام مواجهه با تجربه‌ای ناسازگار، هرچند باید باورهایمان را اصلاح کنیم، اما تعیین اینکه دقیقاً کدام باور ما باید کنار گذاشته شود چندان که براساس عقلانیت و معرفت‌شناسی برخواسته از تحویل‌گرایی تصور می‌کنند آسان نیست. به تعبیر دیگر به راحتی نمی‌توان گزاره‌ای را که باید در پرتو یک تجربه ناسازگار اصلاح شود معین ساخت. اگر بخش‌های دیگر نظام معرفتی خود را به اندازه کافی تعدیل و اصلاح کنیم، در آن صورت صدق هر گزاره معینی را، به هنگام برخورد با تجربه‌ای نامنتظر و ناسازگار، می‌توان حفظ کرد. بیان دیگر این دیدگاه این است که هیچ گزاره‌ای از تجدید نظر در امان نیست. تصویر معرفت‌شناختی‌ای را که از این دیدگاه کواپن برمی‌آید کل‌گرایی (holism) نامیده‌اند.

نتیجه کل‌گرایی کواپن، بطور مثال، این است که برای حفظ هماهنگی بین باورها و تجاربمان حتی می‌توانیم در منطق و ریاضیات نیز تجدید نظر کنیم و اصلاحاتی به عمل بیاوریم. حاصل تعلیم کواپن این است که ثنویت سنتی در باب گزاره‌های مان را، که حاصل گرایش طبیعی به حفظ

کل یک نظام معرفتی است، باید کنار بگذاریم، یعنی نباید بخشی از باورهای مان را پاسخگوی تجربه و بخش دیگر را از ابطال تجربی در امان بدانیم. کل علم و باورهای ما، از موضوعات اتفافی جغرافیایی و تاریخی تا بنیادی‌ترین قوانین فیزیک اتمی و حتی ریاضیات ناب و منطق فرشی است که انسان بافته است و فقط لبه‌های آن به تجربه برخورد می‌کند. پیدایش تعارض در لبه‌ها باعث حک و اصلاحاتی مجدد در درون فرش می‌شود. این حک و اصلاحات باعث می‌شود که در صدق و کذب پاره‌ای از گزاره‌های خود تجدیدنظر کنیم و چون این گزاره‌ها با پاره‌ای گزاره‌های دیگر پیوند منطقی دارند، باید در آنها نیز تجدیدنظر کنیم. به این ترتیب روشن می‌شود که سخن گفتن از معنا و محتوای تجربی هر گزاره مفردی نادرست است، بویژه اینکه گزاره مورد نظر از حاشیه تجربی فرش به دور باشد.

کل‌گرایی کواین او را به عمل‌گرایی تمام‌عیار رهنمون می‌شود؛ عمل‌گرایی او به این معناست که انسان بتواند بطور عقلایی میراث علمی‌اش را بگونه‌ای حک و اصلاح کند که با انگیزش‌های حسی بی‌وقفه او سازگار آید. به عقیده او معرفت علمی ابزاری است که به کمک آن تجربه آینده را در پرتو تجربه گذشته پیش‌بینی می‌کنیم. در این میان انسان اشیای فیزیکی را به‌عنوان میانجی‌های سودمند، اما فقط بعنوان موجودات فرضی که از حیث معرفت‌شناختی به خدایان هومر شبیه هستند، تولید می‌کند. برتری معرفت‌شناختی اسطوره‌اشیای فیزیکی بر اسطوره‌های دیگر، صرفاً به این معنی است که آن نسبت به اسطوره‌های دیگر بعنوان ابتکاری برای به‌کارگرفتن ساختاری قابل‌کنترل در درون سیلان تجربه ثمربخش‌تر است. بنابراین کواین به اسطوره‌اشیای فیزیکی قائل است اما اسطوره‌مربوط به خدایان هومری را نمی‌پذیرد، هرچند معتقد است که از حیث معرفت‌شناسی، این دو تفاوت ماهوی ندارند. در هر صورت، این پژوهش‌های کواین او را سرانجام به دیدگاهی ضدواقع‌گرایانه و ابزارانگارانه درباره‌اشیای فیزیکی و نظریه‌های علمی رهنمون می‌شوند.

انکار معنا و محتوای تجربی گزاره‌های مفرد، در کتاب کلمه و شیء به مشهورترین آموزه او، یعنی به عدم قطعیت ترجمه منتهی می‌شود. به عقیده او وقتی می‌کوشند زبانی را که قبلاً ناشناخته است، صرفاً بر پایه اطلاعات مربوط به نحوه به‌کارگیری آن زبان بوسیله صاحبانشان ترجمه کنند، ترجمه حاصل یکی از ترجمه‌های بدیلی خواهد بود که می‌توان ارائه کرد؛ و در اینجا

هیچ اهمیتی ندارد که کدام ترجمه درست است. زیرا هیچ واقعیت عینی درباره‌ی اینکه کدام کلمات و جملات همان معانی را دارند وجود ندارد. از جمله پیامدهای این دیدگاه در باب معنا عبارت‌اند از شکاکیت بنیادی در باب امکان منطق موجهات، و آموزه‌ی نسبی‌گرایی هستی‌شناختی. هستی‌شناسی یک نظریه عبارت است از مجموعه‌ای از اشیاء، که اگر نظریه صادق باشد باید وجود داشته باشند؛ اما کواین معتقد است که هستی‌شناسی یک نظریه را فقط نسبت به ترجمه و زبان زمینه‌ی آن می‌توان وضع کرد. هستی‌شناسی یک نظریه هیچ واقعیت غیرنسبی را وضع نمی‌کند.

کواین در نوشته‌های متأخرش کوشید آن عمل‌گرایی تمام‌عیار را به کناری بگذارد و بطور کلی دیدگاه ضدواقعه‌گرا یا نه و ابزارانگارانه و نسبی‌گرایانه سابق خود را تعدیل کند. او در این آثارش اندیشه‌هایش را بیشتر بر روی این فکر طبیعت‌گرایانه متمرکز کرد که معرفت‌شناسی، همانند کل فلسفه، به علوم طبیعی متصل است، و علم نیز واقع‌گرایانه تعبیر می‌شود. او در نوشته‌های متأخرش می‌خواهد از استعاره‌ها و پیشنهادهای موجود در مقاله «دو حکم جزمی تجربه‌گرایی» دست بردارد و به جای آن حرفها، یک تبیین علمی از چگونگی نسبت بین تجربه و نظریه ارائه کند. او در آغاز مقاله معروف «معرفت‌شناسی طبیعی شده» (۱۹۶۸، Epistemology Naturalized) دیدگاه پخته‌تر در باب معرفت‌شناسی را اینگونه بیان می‌کند که «معرفت‌شناسی با مبانی علم سروکار دارد». به عقیده او معرفت‌شناسی در موقعیت قدیمش می‌خواست علوم را بر پایه داده‌های حسی بنا کند، اما موقعیت جدید معرفت‌شناسی آن را به عنوان فصلی از روان‌شناسی و بنابراین فصلی از علوم طبیعی قرار می‌دهد. البته همین موقعیت جدید معرفت‌شناسی نیز با وظیفه سنتی آن بگونه‌ای تطبیق می‌کند زیرا معرفت‌شناسی در این موقعیت جدید می‌کوشد این مسئله را روشن کند که ارتباط شاهد با نظریه چگونه است، و یک نظریه مربوط به طبیعت از چه راه‌هایی می‌تواند از همه شواهد در دسترس فراتر رود.

کسانی به کواین اعتراض کرده‌اند که اعتقاد به اینکه معرفت‌شناسی بخشی از علم است نادرست می‌باشد زیرا استفاده از علم برای بنا کردن مشروعیت علم یا رد شکاکیت استفاده دوری است. پاسخ کواین این است که آرزوی تأسیس اساس کل علم را باید کنار بگذاریم. او در اینجا به شیوه دکارتی پناه می‌برد و می‌گوید تا زمانی که دلایل علمی خوبی برای شک درباره مشروعیت

علم نداشته باشیم، به حفظ دیدگاه علمی خود درباب جهان از برای درک مشروعیت غیرقابل تردید آن مجاز هستیم. عده‌ای دیگر او را به ارتکاب مغالطه‌ای طبیعت‌گرایانه متهم کرده و گفته‌اند که معرفت‌شناسی دستوری با فهم شاخص‌های هدایت پژوهش‌های ما سروکار دارد، اما روان‌شناسی فقط این را می‌تواند به ما بیاموزد که چگونه از باورهایمان دفاع کنیم. پاسخ کواین این است که به محض اینکه تمایل دکارتی خود به تأسیس اساس کل علم را کنار بگذاریم، معرفت‌شناسی دستوری علم کاربردی می‌شود، به این معنی که ما می‌توانیم فهم علمی خود از خویشتن و از اطراف‌مان را در بحث مربوط به یافتن بهترین راه‌های پاسخ به پرسش‌های معین به کار ببندیم.